

پروشگار علوم انسانی و مطالعات قرآنی

گفتگو

- گفتگو با استاد ابوالحسن نجفی
- گفتگو با فردریش لانکامرر
- گفتگو با دکتر هوشنگ منتصری

وظیفه ویراستار برقراری تفاهم است

گفت و شنودی با استاد ابوالحسن نجفی

۲۳.

منظم‌ترین آدم روی زمین است. ذاتاً معلم است. دست بر هر ترجمه‌ای که می‌گذارد، طلا می‌آفریند. آقای ترجمه است. بهترین مترجم زبان فرانسه، برجسته‌ترین محقق حال حاضر زبان عامیانه است. زبان‌شناس دل‌سوز زبان فارسی است، نظریه پرداز و استاد بی‌همتای وزن شعر فارسی و ویراستاری صاحب‌سبک و ارجمند است. تسلط کم‌نظیری بر ادبیات فارسی دارد. مرد جمله‌ها و تعبیرهای بکر و به‌یادماندنی است. شم و شعور زبانی‌اش سبب شده که هر کلمه‌ای را در جای درست خودش بنشانند. سنجیده و مستدل سخن می‌گوید.

به سؤالی که حتی شاید چندان هم دشوار نباشد بی‌تأمل جواب نمی‌دهد و، بعد از لحظاتی تأمل، و گاه حتی تکرار سؤال در پیش خود، آن‌قدر دقیق و کامل پاسخ می‌دهد که هر کسی همه منظور او را به‌خوبی می‌فهمد و مجاب می‌شود. هیچ جمله‌ای را نیمه‌کاره رها نمی‌کند و تا تمامش نکند جمله دیگری از راه نمی‌رسد. احترام به نوجویی‌ها و خلاقیت‌ها با دانش گسترده و عمیقش یک‌جا گردآمده تا همواره محبوب شاگردانش باشد. اهل مصاحبه نیست - هر چند اهل مصاحبت است -، اما وقتی شور و شوق این شاگردانش را دید پذیرفت که پای این گفت و شنود بنشینند. و ما نیز به یاد زمانی که با دفتر و قلم و ضبط‌صوت به کلاسش می‌رفتیم، این بار نیز چنین کردیم که گزیده‌ای از آن را می‌خوانید.

استاد ابوالحسن نجفی در ۱۳۰۸ در اصفهان متولد شد. در ۱۳۳۱ از دانشگاه تهران، رشته زبان فرانسه، فارغ‌التحصیل گردید. از ۱۳۳۲ تا ۱۳۳۸، در انتشارات نیل، که با همکاری دو نفر از دوستان خود آن را تأسیس کرده بود، فعالیت فرهنگی خود را آغاز کرد. از ۱۳۳۹ تا ۱۳۴۵ تحصیلات تکمیلی عالی خود را در فرانسه، در رشته زبان‌شناسی، ادامه داد و از شاگردان آندره مارتینه، زبان‌شناس نامدار فرانسوی، بود. از ۱۳۴۶ تا ۱۳۴۹، در دانشکده ادبیات اصفهان، به تدریس «ادبیات تطبیقی» و «کلیات مسائل ادبی» و «ترجمه فرانسه» پرداخت و، پس از آن، در گروه زبان‌شناسی دانشگاه تهران، تا سال ۱۳۵۸، درس «شعر از دیدگاه زبان‌شناسی» را بر عهده داشت. بین سال‌های ۱۳۴۹ تا ۱۳۵۶ با سمت ویراستار ارشد در انتشارات فرانکلین مشغول به کار شد. در سال‌های ۱۳۵۴ تا ۱۳۵۹ با دانشگاه آزاد همکاری کرد. وی از سال ۱۳۶۱ تا کنون با مرکز نشر دانشگاهی مشغول به همکاری است و ضمناً در دوره‌های متعدد ویرایش این مرکز، دروس «مبانی زبان‌شناسی» و «وزن شعر» و «امکانات زبان فارسی در ترجمه» را تدریس می‌کند.

از جمله فعالیت‌های گسترده فرهنگی وی در سال‌های اخیر، علاوه بر همکاری با مرکز نشر دانشگاهی، عضویت در فرهنگستان زبان و ادبیات فارسی و عضویت در شورای عالی ویرایش صدا و سیماست.

نوشته‌ها:

- غلط نویسیم، فرهنگ دشواری‌های زبان فارسی، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۶
- مبانی زبان‌شناسی و کاربرد آن در زبان فارسی، انتشارات نیلوفر، ۱۳۷۱
- فرهنگ فارسی عامیانه، انتشارات نیلوفر، ۱۳۷۸
- وزن شعر فارسی، (زیر چاپ)

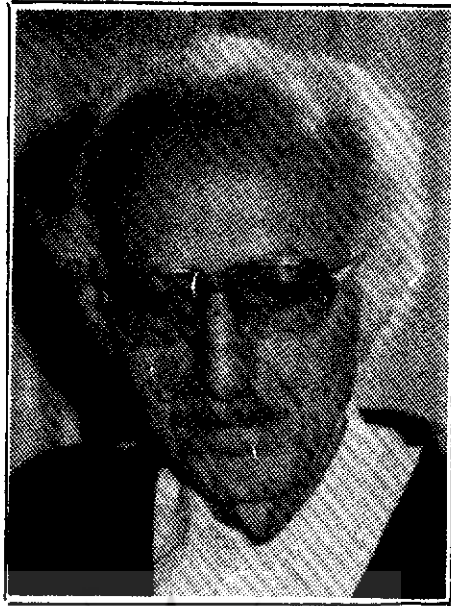
ترجمه‌ها:

- بچه‌های کوچک قرن، کریستیان روشفور، انتشارات نیل، ۱۳۴۴
- شیطان و خدا، ژان پل سارتر، انتشارات نیل، ۱۳۴۵
- گوشه‌نشینان آلتونا، ژان پل سارتر، انتشارات نیل، ۱۳۴۵
- شنبه و یکشنبه در کنار دریا، روبر مرل، انتشارات نیل، ۱۳۴۶
- کالیگولا، آلبر کامو، انتشارات نیل، ۱۳۴۶
- ادبیات چیست، ژان پل سارتر (ترجمه با همکاری مصطفی رحیمی)، کتاب زمان، ۱۳۴۸
- استاد تاران و همان‌طور که بوده‌ایم، آرتور آدامف، کتاب زمان، ۱۳۴۹

- پرنندگان می‌روند در پرو می‌میرند (مجموعه داستان)، رومن گاری، کتاب زمان، ۱۳۵۲
- ژان پل سارتر، هنری پیر (ترجمه با همکاری احمد میرعلایی)، کتاب زمان، ۱۳۵۶
- وظیفه ادبیات (مجموعه مقاله از نویسندگان مختلف)، کتاب زمان، ۱۳۵۶
- درباره نمایش، ژان پل سارتر، کتاب زمان، ۱۳۵۷
- نژاد و تاریخ، کلود لوی استروس، پژوهشکده علوم ارتباطی و توسعه ایران، ۱۳۵۸
- ضد خاطرات، آندره مالرو (ترجمه با همکاری رضا سیدحسینی)، انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۳
- نویسندگان معاصر فرانسه (برگزیده داستان‌های کوتاه)، انتشارات پایپروس، ۱۳۶۶
- خانواده تیبو، رژه مارتن دوگار، انتشارات نیلوفر، ۱۳۶۸
- وعده‌گاه شیر بلفور (مجموعه داستان)، ژیل پرو، انتشارات نیلوفر، ۱۳۷۴
- شازده کوچولو، آنتوان دو سنت اگزوپری، انتشارات نیلوفر، ۱۳۷۹
- عیش و نیستی (نمایش‌نامه)، تیری مونیه، انتشارات نیلوفر، ۱۳۷۹

لطفاً از سوابق کاری خودتان در زمینه ویرایش بگویید.

در سال ۱۳۳۲، که یکی دو سال از فارغ‌التحصیلی ام می‌گذشت و تقریباً بی‌کار بودم، با دو نفر از دوستانم که هر سه لیسانسیه بودیم، یک مرکز انتشاراتی تأسیس کردیم. محل کارمان در کنار میدان بهارستان روبه‌روی چاپ‌خانه مجلس بود که دکه‌ای را گرفتیم و با نام «انتشارات نیل» مشغول به کار شدیم. در ابتدا، برای خودمان تعیین وظیفه کردیم. من که یکی از شرکا بودم وظیفه انتخاب کتاب و ویرایش را بر عهده داشتم. ویرایش چیزی بود که دیگران از آن اطلاعی نداشتند و معمول هم نبود که کسی کتابی را ویرایش کند. حتی در آن موقع، این لفظ هم وجود نداشت، بلکه اگر چیزی به گوش کسی خورده بود «ادیت» و «ادیتینگ» بود. من تا آن زمان در جایی کار نکرده بودم و چنین شغلی هم به این صورت وجود نداشت و به رسمیت هم شناخته نمی‌شد. بنابر علاقه شخصی و مطالعات خودم، در کتاب‌هایی که به انتشارات می‌آوردند مقداری اصلاحات عبارتی انجام می‌دادم. خاطره‌ای از آن دوران دارم. چون کسی ما را نمی‌شناخت، خودمان دنبال نویسندگان می‌رفتیم و من هم که تا حدودی با کار آن‌ها آشنا بودم و کمابیش مترجمان و نویسندگان را به نام می‌شناختم، به سراغ آقای محمد قاضی رفتم که چند کتاب در آن زمان ترجمه کرده بود و شهرتی داشت و من هم به کتاب‌هایش علاقه داشتم. در اداره‌اش، در وزارت دارایی، مشغول به کار بود. به او پیشنهاد کردم که دن کیشوت را ترجمه کند و ما برایش



○ استاد ابوالحسن نجفی

چاپ کنیم. او موافق نبود و می‌گفت که این کار را قبلاً انجام داده‌ام و در نظر دارم کتاب‌های دیگری ترجمه کنم. چند کتاب پیشنهاد کرد. یکی از آن‌ها داستانی بود از ولتر، نویسنده معروف فرانسوی. ما آن را قبول کردیم. کتاب را ترجمه کرد و به ما تحویل داد. من اصل کتاب را داشتم و بر اثر کنجکاوی ترجمه را با آن مقایسه کردم و اصلاح چند نکته را که به نظرم درست نمی‌آمد کنار متن نوشتم و بعد به نظر خود مترجم رساندم. این اولین ملاقات من به عنوان ویراستار با مترجم و نویسنده بود و نمی‌دانستم که عکس‌العملی او چه خواهد بود. حدس می‌زدم که در برابر نظر من مقاومت کند. اما خیلی تعجب کردم که دیدم هر چه من گفتم او بلافاصله پذیرفت و تشکر کرد. کتاب چاپ شد و آقای قاضی نه تنها تشکر کرد، بلکه هر جا در محفلی با دوستانش بود، می‌گفت که خیلی عجیب است که در تهران کتاب‌فروشی و انتشاراتی هست که نه تنها کتاب را می‌خواند، بلکه آن را تصحیح هم می‌کند. من از این جمله تعجب کردم که «ناشری کتاب را می‌خواند» یعنی چه؟! مگر نباید ناشر کتاب را بخواند؟ بعد آقای قاضی برایم توضیح داد که تا به حال ناشرانی که با آن‌ها سروکار داشته هیچ‌وقت کتاب را نمی‌خوانده‌اند و معمولاً کسی توصیه‌ای می‌کرده که فلان کتاب چاپ شود و آن ناشر هم کتاب را چاپ می‌کرده. تبلیغ آقای قاضی برای ما شهرتی فراهم کرد. از لحاظی می‌توانم بگویم که در صنعت نشر، من جزو اولین کسانی بودم که کار ویرایش را عملاً انجام دادم و یا شروع کردم. البته این را هم اعتراف می‌کنم که پایه‌گذار ویرایش

در نشر نبودم، چون در همان زمان هم یک مرکز انتشاراتی بود به نام فرانکلین، که بعدها شهرت پیدا کرد، ولی تا آن زمان هنوز نشریاتش به بازار نیامده بود، و ویرایش را اساس کار خود قرار داده بود. این انتشارات سابقه‌ای در امریکا داشت و شیوه کارش هم گره برداری از مرکز اصلی اش بود. در آن جا بخشی برای «ادیتینگ» بود. می‌توانم بگویم که انتشارات نیل و انتشارات فرانکلین، هم‌زمان با هم، کار ویرایش را شروع کردند و ادامه دادند.

چند سالی به عنوان شریک و ویراستار در انتشارات نیل بودم. بعد به دلایلی شراکت‌مان، مثل خیلی از شراکت‌ها، به هم خورد و از آن جا بیرون آمدم. سپس، برای ادامه تحصیل، به اروپا رفتم. وقتی برگشتم، با سمت ویراستار در انتشارات فرانکلین مشغول به کار شدم و چند سالی در آن جا کار می‌کردم. بعد متوجه شدم که این کار بسیار وقت‌گیر و خسته‌کننده است و مرا عملاً از کار ترجمه و تحقیقاتی که مورد علاقه‌ام بود بازمی‌دارد. این بود که از آن پس کم‌تر به کار ویرایش پرداختم. بعد از فرانکلین در دانشگاه آزاد (قبل از انقلاب) مدتی عضو هیئت علمی بودم. کار آن‌ها، در وهله اول، چاپ کتاب‌های درسی بود و وظیفه اصلی من بررسی و ارزیابی آن کتاب‌ها یا احیاناً ویرایش آن‌ها بود. تا زمان انقلاب آن جا بودم و بعد از آن دیگر به کار ویرایشی نپرداختم. حتی به مرکز نشر دانشگاهی هم که آمدم، به ندرت، یکی دو بار، کار ویرایشی به عهده گرفتم. به عبارت دیگر، من به صورت دیگری این کار را تا امروز هم ادامه داده‌ام؛ اما نه آن‌طور که خیلی جدی همه وقتم را صرف آن کنم. در مرکز نشر دانشگاهی مجله‌ای با نام لقمان به زبان فرانسه منتشر می‌شود و انتشاراتی هم به زبان فرانسه دارد که آن‌ها را بررسی می‌کنم و ویرایش زبانی آن‌ها را انجام می‌دهم و بقیه کارهای ویرایشی را کسان دیگر انجام می‌دهند.

واژه ویرایش اولین بار چه طور به کار رفت و چه کسی آن را به کار برد؟

دقیقاً نمی‌دانم چه طور به کار رفت. شاید اولین بار دکتر صادق کیا بود که این کلمه را از ریشه پهلوی آن گرفت و به کار برد. عده‌ای با او مخالفت کردند، از جمله دکتر علی اشرف صادقی که در مقاله‌ای نوشت که درست نیست این واژه را به کار ببریم و این واژه به این معنی در فارسی به کار نمی‌رفته است. اما او بعدها از نظر خود برگشت و قبول کرد که کلمه «ویرایش» درست است و درست به همین معنی است که ما آن را به کار می‌بریم.

تعریف شما از ویرایش چیست؟

نمی‌توانم تعریفی از ویرایش بکنم. فقط می‌گویم ویرایش تفاهمی است میان ویراستار و نویسنده؛ و ویراستار است که باید سعی کند و این تفاهم را به وجود آورد. در این جا دو حالت



وجود دارد: یا ویراستار را نویسنده انتخاب می‌کند که در این صورت، تفاهم پیشاپیش برقرار است، یا ویراستار را ناشر تعیین می‌کند و در واقع، اگر نگوئیم به نویسنده تحمیل می‌کند، باید بگوئیم که به نویسنده عرضه می‌کند، که در این صورت، ایجاد تفاهم گاهی اوقات با مشکل مواجه می‌شود و وظیفه ویراستار است که سعی کند این تفاهم را فراهم آورد.

خاطره‌ای دارم از سال ۱۳۳۲ که در انتشارات نیل بودم. یکی از دوستانم روزی به آن جا آمد و رمانی را از نویسنده‌ای جوان آورد که آن را بخوانیم و اگر پسندیدیم چاپ کنیم. اسم رمان یکلیا و تنهایی او و نویسنده‌اش تقی مدرسی بود که بعد شهرتی پیدا کرد. من این کتاب را خواندم و بلافاصله آن را پسندیدم و تصمیم به چاپ آن گرفتم. به دوستم گفتم که ما این کتاب را چاپ می‌کنیم اما اشکالاتی در نثر نویسنده هست که بهتر است برطرف شود. نویسنده بسیار جوان بود، حدود ۲۱ یا ۲۲ ساله. به نظر من، این کتاب شاهکاری است که قدرش ناشناخته مانده و امیدوارم که زمانی اوضاع مساعد شود و اجازه تجدید چاپ آن داده شود. این اولین کار مدرسی بود. نمی‌دانم نظر من درباره کتاب چه‌طور به گوش او رسیده بود که به او برخورد کرده بود. این حساسیت با توجه به این که او بسیار جوان بود و گمان می‌کرد که دیگران می‌خواهند نوشته‌اش را عوض کنند عجیب نبود. وقتی که با او روبه‌رو شدم مقاومت شدیدی نشان داد و گفت من هیچ نوع دخالتی را نمی‌پذیرم، می‌خواهید آن را به همین صورت چاپ کنید، می‌خواهید اصلاً چاپ

نکنید. ناشر معمولاً در این شرایط می‌گوید که از چاپ آن منصرف می‌شوم، ولی من این را نگفتم چون واقعاً از کتاب خوشم آمده بود و می‌خواستم به هر صورتی هست آن را به چاپ برسانم. از این جهت خیلی با ملایمت صفحه دوم کتاب را آوردم و گفتم که شما در این کتاب نثر ادبی شاعرانه، نسبتاً فخیم، به تقلید از ترجمه‌های تورات به زبان فارسی به کار برده‌اید. (تقی مدرسی از زمان کودکی و سال‌های تحصیل در دبستان، کتاب تورات را که در کتابخانه پدر بزرگش، سید محمدصادق طباطبایی، یافته بود می‌خواند و به شدت تحت تأثیر نثر کتاب مقدس بود.) گفتم در این جا نوشته‌اید: «فانوس را فوت کرد و شعله خاموش شد.» «فوت کردن» فعلی عامیانه است و با نثر کتاب هماهنگی ندارد. من آن را عوض کرده‌ام و نوشته‌ام: «در فانوس دمید و شعله خاموش شد.» او این تغییر را پسندید و قبول کرد و پذیرشی روانی در مورد دخالت‌های من پیدا کرد. دخالت‌های دیگرمان را نشان دادم و با این که پذیرفته بود که غرضی در کار نیست، خیلی از تغییرات را قبول نکرد. البته همکاری ما با مسالمت تا آخر ادامه پیدا نکرد، بعضی وقت‌ها اختلاف‌های شدید پیدا می‌کردیم و به‌رحال من کوتاه آمدم چون دیدم آن کتاب ارزش چاپ شدن دارد. کتاب به همان صورت چاپ شد و مورد توجه قرار گرفت و به چاپ مجدد هم رسید. سال‌ها از این قضیه گذشت و ما با همدیگر دوست شدیم و این دوستی ادامه پیدا کرد. بعد از سال‌ها، حدود سال ۷۱ یا ۷۲ بود، یعنی چهل سال بعد از آن ماجرا، ناشری می‌خواست این کتاب را از نو چاپ کند و با تقی مدرسی که در امریکا ساکن بود تماس گرفت. مدرسی گفته بود که کتاب را به نجفی بدهید که اصلاحاتی در آن بکند. گفته بودند چقدر اصلاح کند. او گفته بود هر کاری که خواست در متن بکند از نظر من اشکالی ندارد. دیگر بعد از این سال‌ها اعتماد کاملی به من داشت. کتاب را گرفتم و خیلی از اشکال‌هایی را که در چاپ اول یا من ندیده بودم یا او نپذیرفته بود تصحیح کردم، به‌خصوص رسم‌الخط آن را که در طول سال‌ها عوض شده بود - رسم‌الخط پیوسته‌نویسی به تقلید از رسم‌الخط تورات - عوض کردم. نسخه‌ای از روی آن تهیه شد، اما اجازه چاپ پیدا نکرد. نسخه‌ای از آن را هم برای نویسنده فرستاده بودند که بعد از دیدن آن به من تلفن کرد و از تغییراتی که داده بودم خیلی تشکر کرد. دخالت‌های من در حد دخالت زبانی بود. ظاهراً خودش این کتاب را در آن جا تکثیر کرد و بین ایرانی‌ها فروش رفت. امیدوارم که در ایران هم روزی اجازه چاپ آن داده شود.

این یک برخورد من با نویسنده بود و برخورد دیگرمان با مترجم همان طور که گفتم با آقای قاضی بود که معمولاً با هم تفاهم داشتیم و اغلب خودش کتاب‌های دیگرش را به من می‌داد که نگاه کنم و یا ناشران دیگر به من می‌دادند. مخصوصاً در انتشارات فرانکلین، یکی دو کتابی که از قاضی چاپ شد، ویراستارش من بودم.



غلط نویسیم

فرهنگ دشواریهای زبان فارسی

ابوحنن نجفی

با تجدید نظر

مرکز نشر دانشگاه تهران

برخورد دیگری را که با مترجمی داشتم برایتان شرح دهم. کتابی را در انتشارات فرانکلین برای ویرایش به من دادند. دیدم که اشکالات آن خیلی زیاد است. دو فصل آن را ویرایش کردم و چون اشکالات زیاد بود و دخالت من هم زیاد بود، نگران شدم که مترجم اعتراض کند. از این جهت تصمیم گرفتم که ملاقاتی با مترجم ترتیب دهم. البته من همیشه معتقد بوده‌ام که ویراستار باید کارهایش را با موافقت نویسنده انجام دهد و به اطلاع او برساند و در هیچ صورتی نباید استبداد رأی نشان دهد.

سرانجام روزی مترجم، به راهنمایی یکی از همکاران، در فرانکلین به اتاق من آمد. وقتی کتاب را دید از همان سطر اول یا دوم مقدمه شروع کرد به مخالفت کردن و ایرادگرفتن، که چرا مثلاً معنای کلمه *guère* را تغییر داده‌ای؟ این کلمه در زبان فرانسه قید است، و بر اثر بدآموزی در دوران مدرسه، به خود من هم، معنای آن را به غلط آموخته بودند و من بعدها به معنای درست آن پی بردم. این کلمه در فرانسه در جمله منفی به معنای «تقریباً» به کار می‌رود. در بسیاری از فرهنگ‌های فرانسه به فارسی هم معادل آن را به غلط «اصلاً، ابداً، هرگز» و مترادفاتی از این قبیل نوشته‌اند از این قبیل که معنای قاطع و مطلق «هیچ» دارد. در حالی که این کلمه معنای مطلق ندارد بلکه معنای نسبی و تقریبی دارد.

جمله اول یا دوم آن کتاب این بود: «من در این کار تقریباً پیش قدمی نداشته‌ام.» مترجم

ترجمه کرده بود «در این کار هیچ‌کس پیش قدم من نبوده است.» مترجم اعتراض داشت که چرا آن را تغییر داده‌ای. گفتم به دو دلیل این کار را کرده‌ام: یکی این که معمولاً نویسندگانی، ولو این که به کار خود ایمان قاطع هم داشته باشند، در جمله اول کتابش نمی‌نویسد که هیچ‌کس چنین کاری نکرده و من اولین کسی هستم که این کار را کرده‌ام و برای فروتنی هم که باشد کلمه «تقریباً» را به کار می‌برد. دلیل دوم این است که به کتاب لغت می‌توان مراجعه کرد و معنای این کلمه را دید. کتاب لغت لاروس روی میز بود و آن را به مترجم دادم که ببیند. آن مترجم یکی از اعضای عالی‌رتبه یکی از وزارت‌خانه‌ها و رئیس دارالترجمه آن وزارت‌خانه بود. سن و سالی هم داشت. من آن زمان هنوز جوان بودم. فکر کردم اگر این کلمه را در فرهنگ ببیند ممکن است ناراحت شود که شاگردی به او ایراد گرفته است. بنابراین به بهانه‌ای از اتاق بیرون رفتم هنگام بازگشت، از پشت در شنیدم که به همکارم می‌گفت: این جوان‌ها کی هستند که کتاب‌ها را به آن‌ها می‌دهید تا در کار ما دخالت بیجا کنند؟ وارد اتاق شدم و حرف قطع شد. او خداحافظی کرد و با اوقات تلخی از آن جا رفت. همکارم از من پرسید که حالا چه کار می‌کنی؟ گفتم فایده‌ای ندارد، چون بین ما تفاهمی برقرار نمی‌شود؛ وقتی مترجم مطابق نص صریح لغت‌نامه، معنای واژه را ببیند و باز هم اعتراض کند، من چه ویرایشی می‌توانم بکنم و چه وقت بیهوده‌ای باید برای این کار صرف کنم، چون ما هرگز به تفاهم نخواهیم رسید. غرضم تفاهمی است که باید بین ویراستار و مترجم برقرار باشد. این را هم بگویم که ناشر دست‌نوشته را به مترجم برگرداند و مترجم آن را چند سال بعد به ناشر دیگری داد و کتاب چاپ شد. من از روی کنجکاوی کتاب را نگاه کردم و دیدم همان جمله‌ای که من پیشنهاد کرده بودم، یعنی «تقریباً پیش قدمی نداشته‌ام» را عیناً در کتاب گذاشته بود!

به نظر شما، چند روش یا مکتب ویرایش وجود دارد (مثلاً «حداکثر دخالت»، «حداقل دخالت»؟) شما با کدام یک موافق هستید؟

این مربوط به متنی است که به ویراستار عرضه می‌شود. من طرفدار حداقل دخالت هستم، یعنی اگر در متنی باید حداکثر دخالت را کرد این متن قابل چاپ نیست.

البته در این جا دو حالت وجود دارد: یا نویسنده معروف است و یا تازه‌کار. اگر نویسنده معروف باشد، مسئولیت با امضای خود اوست که در کتاب می‌آورد؛ چون آن شخص را می‌شناسند و اعتباری دارد و او باید برای امضای خودش احترامی قائل باشد. خودش مسئول است و در این حالت، ویراستار باید حداقل دخالت را بکند. اما اگر نویسنده مشهور نیست و تازه‌کار است و نوشته‌اش نیاز به ویرایش بسیار دارد، اساساً نباید این نوشته را برای چاپ پذیرفت.



آنتوان دوست اکزوپری

شازده کوچولو

ترجمه ابوالحسن نجفی



۲۳۹

همچنین اگر ویراستار دخالت زبانی می‌کند، این کار نباید براساس سلیقه باشد. این کاری است بسیار مشکل و من خودم با این که در کلاس‌هایم همیشه به ویراستاران جوان توصیه می‌کنم که سلیقه خودشان را در ویرایش دخالت ندهند، در عین حال می‌دانم که تشخیص این امر کار آسانی نیست. حتی گاهی خودم را هم غافل‌گیر کرده‌ام و دیده‌ام که دخالت سلیقه‌ای می‌کنم بی آن که خودم متوجه باشم! به هر حال، از نظر زبانی باید حداقل دخالت را در متن کرد. در ویرایش فنی کار آسان‌تر است و نویسنده آن حساسیت‌ها را ندارد و اغلب درباره این که پاراگراف‌ها چگونه باشد یا کجا عبارت به سر سطر برود و یا نقطه‌گذاری چگونه انجام شود، حساسیت کم‌تری نشان می‌دهند. حساسیت نویسندگان بیش‌تر در مورد زبان نوشته است. در ویرایش فنی سلیقه تعیین‌کننده نیست. قطعیتی در کار است و قواعدی که برای پاراگراف‌بندی، نقطه‌گذاری، شیوه ارجاع، حاشیه‌نویسی، تنظیم نمایه و کتاب‌نامه و از این قبیل وجود دارد باید با دقت کامل اعمال شود. خوش‌بختانه در این زمینه معمولاً نویسندگان یا مترجمان تابع نظر ویراستارند.

چقدر ضرورت دارد که ویراستار به سه حوزه ویرایش زبانی، فنی و محتوایی مسلط باشد؟ اگر بخواهیم شرایط ایده‌آلی را در نظر بگیریم آیا لازم است ناشران، برای هر یک از این سه حوزه، ویراستار مستقلی داشته باشند؟

این سه ویرایش را می‌توان از هم جدا کرد. به‌خصوص ویرایش فنی را. مثلاً ویراستاری که می‌تواند ویرایش محتوایی بکند، یا ویرایش زبانی بکند، حیث است که وقتش را صرف ویرایش فنی بکند، چون این ویرایش کاری تقریباً مکانیکی است. البته نمی‌گویم چنان کاری است که به‌سادگی بشود آن را به‌کامپیوتر داد. اما ضوابط مشخصی دارد و هرچند که کاربرد این ضوابط همیشه هم آسان نیست. به هر حال کاری است ضروری، ولی نباید این کار را به عهده کسی گذاشت که ویرایش زبانی و محتوایی را می‌تواند به‌خوبی انجام دهد. بهتر است، برای صرفه‌جویی در وقت و نتیجه‌گیری بهتر، این‌ها از هم جدا باشند.

و مثلاً هر کتاب سه ویراستار داشته باشد؟

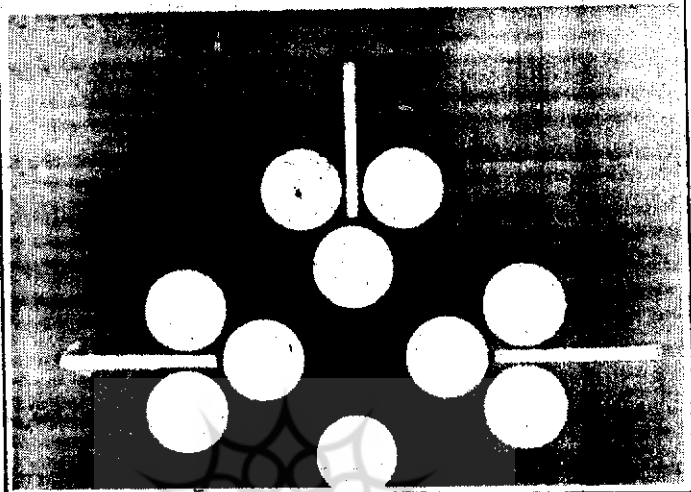
اگر ناشری باشد که چنین وسعت دستگاهی داشته باشد، خیلی خوب است که هر سه کار را به افراد مختلف بدهد و بر عهده فقط یک نفر نگذارد.

به نظر شما، حداکثر چند درصد یک متن باید نیاز به تغییر داشته باشد تا ویراستار آن متن را قبول کند و بیش از چه حدی را ویراستار نباید بپذیرد؟

نمی‌توانم حکم ثابتی بکنم. به نظر من، باز هم بستگی به متن دارد. مثلاً ناشری چاپ یک کتاب، به ویژه کتابی علمی، را برای جامعه ضروری می‌بیند و ترجمه آن را به مترجمی سفارش می‌دهد. سپس می‌بیند که متن ترجمه شده چندان رضایت‌بخش نیست. حال اگر از چاپ آن خودداری کند جامعه از دانشی که نیاز فوری به آن دارد محروم می‌ماند. در این صورت، باید اندکی تسامح به خرج دهد و آن را چاپ کند. البته باید در نظر داشت که ترجمه این متن‌ها نباید غلط‌های مفهومی داشته باشد و یا اطلاعات نادرستی در ذهن ایجاد کند. یاد می‌آید که در بحثی علمی که از رادیو یا تلویزیون پخش می‌شد گفته شد که در کشفیات اخیر معلوم شده که غلات از آمریکا به دنیای قدیم نیامده، برای این که چینی‌ها دوهزار سال پیش از غلات استفاده می‌کرده‌اند. وقتی این مطلب را شنیدم بسیار تعجب کردم چون غلات محصول دنیای قدیم بوده است، نه دنیای جدید. در حدود ده‌هزار سال پیش در همین آسیای مرکزی از ترکیب چند گیاه خودرو گندم به دست آوردند و کشت و زرع آن شروع شد. خیلی از حبوبات و بقولات دیگر هم در همین منطقه پرورده می‌شده و از همین جا به مناطق دیگر دنیای قدیم راه یافته است. بنابراین چینی‌ها نه از دوهزار سال بلکه از ده‌هزار سال پیش غلات را می‌شناخته‌اند و لازم نبوده است که در قرن شانزدهم میلادی آن را از آمریکا وارد کنند! بعداً متوجه شدم که ترجمه غلطی از یک کلمه باعث این اشتباه شده است. یکی از معانی کلمه corn در انگلیسی «غلات» است و معنی دیگرش

پژندگان در وند پرومی میزند

ترجمه ابوالحسن نجفی



۲۴۱

«ذرت» است. امریکایی‌ها این کلمه را معمولاً برای «ذرت» به کار می‌برند. در این جا هم منظور «ذرت» بوده و مترجم بایستی آن را ذرت ترجمه کند. بنابراین، کشف مورد بحث، اگر حقیقت داشته باشد، این است که ذرت تنها محصول امریکا نبوده بلکه در دوهزار سال پیش در چین هم به عمل می‌آمده است، پس فقط بعد از کشف امریکا نبوده که دنیای قدیم با ذرت آشنا شده است. مترجم «غلات» را به جای «ذرت» به کار برده و باعث بدآموزی شده است. در مورد کتاب‌های ترجمه‌شده علمی، به شرط آن که بدآموزی نداشته باشند و برحسب نیازی که به آن‌ها حس می‌شود، گاهی اوقات باید ترجمه‌های نه چندان دل‌خواه را هم ویرایش و چاپ کرد.

پس حتی اگر لازم باشد که ویراستار قسمت‌هایی از متن را بازنویسی کند، آن را نباید

بپذیرد؟

اگر بتواند، بله، لازم است این کار را بکند. اگر لازم باشد که کتابی علمی چاپ شود و ویراستار توانایی تصحیح غلط‌های ترجمه متن را نداشته باشد، باید تا جایی که می‌تواند. متن ترجمه را تغییر دهد و اصلاح کند.

در این صورت، جایگاه ویراستار و مترجم را چگونه می‌توان تعیین کرد؟

برحسب نیازی است که در آن لحظه حس می‌شود. همان طور که گفتیم، نمی‌شود حکمی از

پیش تعیین کرد. وقتی نیاز به چاپ کتابی باشد که باید زودتر ترجمه شود، مثل هر کالای دیگری خواهد بود که وقتی به حضورش نیاز باشد دیگر در نهانست آن نمی توان سخت گیری کرد و در این صورت آن کالا با کیفیت مطلوب عرضه نخواهد شد.

اما اگر این نیاز وجود نداشته باشد چطور؟
باز هم نمی توانم رقم یا درصد مشخصی تعیین کنم.

آیا می شود گفت اگر مثلاً بیش از ۵۰٪ نیاز به ویرایش داشته باشد ویراستار نباید آن را بپذیرد؟

بله، به نظر من، اگر آن ضرورت در میان نباشد، نباید متن را برگرداند و از ویرایش آن صرف نظر کند.

پس ما می توانیم مبنای را بر ۵۰٪ بگذاریم؟

۵۰٪ درصد یعنی انبوهی غلط وارد متن می شود. من بر این رقم صحه نمی گذارم مگر آن که مورد خاصی در کار باشد. در غیر موارد خاص، من حتی کتابی را که تا ۳۰٪ تغییرات در آن صورت می گیرد نمی پذیرم.

۲۴۲

با توجه به این که از ویراستاران دانشنامه جهان اسلام بوده اید، به نظر شما، برای ویرایش مقالات دایرةالمعارفی، باید چه مراتبی را تعیین و رعایت کرد؟
این ویرایش مشکل ترین ویرایش های جهان است. اگر ترجمه باشد که حسابش جداست و مثل ترجمه های دیگر است. اما مشکل بودن کار وقتی است که سفارش مقاله دایرةالمعارف را به شخصی یا حتی صاحب نظری می دهند که مقاله ای در حد دایرةالمعارف بنویسد، و در ایران واقعاً عده کسانی که بتوانند به شایستگی از عهده این کار برآیند بسیار کم است و شاید شمار آنها به عدد انگشتان دست هم نرسد. آن جا شاهد بودم که وقتی به کسانی که سال ها تخصصی در یک زمینه علمی داشتند سفارش نوشتن مقاله می دادند و تعیین می کردند که تعداد کلماتش چقدر باشد یا مثلاً در چند صفحه باشد، به ندرت ممکن بود کسی پیدا شود که میزان کار را بدانند و به همان اندازه بنویسد. معمولاً نویسنده هر چه به نظرش می آمد، می نوشت و تازه آن نوشته شیوه دایرةالمعارفی نداشت و بعد که مقاله برای ویرایش به آن جا می آمد واقعاً کار بسیار مشکلی برای ویراستاران بود که این را درست کنند. می بایست بسیاری از مطالب را حذف کنند و بخش هایی

را جابه‌جا کنند؛ زیرا مطالب ترتیب منطقی و درستی نداشت، حرف‌های زائد بسیار داشت، و اساساً مؤلف نیاانسته بود که مقاله‌ای که قرار است در مجله یا روزنامه چاپ شود با مقاله‌ای که قرار است در کتاب مرجع چاپ شود چه تفاوت‌هایی دارد و باید چه شیوه‌هایی را رعایت کند. بنابراین، شاهد بودم که مقاله‌هایی که به آن جا می‌آمد، اغلب پنج بارشش بار زیر و رو می‌شد، عوض می‌شد، به نویسنده برگردانده می‌شد، باز هم عوض می‌شد، دوباره برمی‌گشت و دست آخر ویراستار بیچاره می‌بایست آن را تحریر مجدد کند و اگر با اعتراض نویسنده مواجه نمی‌شد، احیاناً آن را به چاپ بدهد. برای همین است که تدوین کتاب‌های دایرةالمعارف در ایران این قدر دشوار است. من اندکی شاهد کار مرحوم غلامحسین مصاحب بوده‌ام، که در تنظیم و تدوین دایرةالمعارف فارسی، با این که مدخل‌هایش خیلی مفصل نبود، چه مایه رنج می‌برد و چه حرصی می‌خورد، چگونه به نویسندگان پرخاش می‌کرد، او بسیار صریح‌اللهجه بود و با نویسنده‌ها تندی می‌کرد و آن‌ها را واضی داشت که مطلب را دوباره و حتی چندباره بنویسند. تازه، کار آن‌ها در مقابل دانشنامه‌های مفصل تر مثل دانشنامه جهان اسلام و دیگر دایرةالمعارف‌ها، کار چندان مشکلی نبود.

از نمونه‌های خوب ویرایش که دیده‌اید می‌توانید چند تایی را ذکر کنید.

یکی از نمونه‌های خوب ویرایش، ویرایشی بود که آقای احمد سمیعی در کتاب از صبا تا نیما انجام داد. نویسنده مقداری مواد خام اما پُر بار، مواد دست‌اول و بسیار جالب، آورده بود، اما ضبط و ربط مناسبی نداشت و آقای سمیعی مدت مدیدی برای ترتیب و تنظیم و تنسیق این مواد صرف کرد و انواع ویرایش‌ها بر روی آن انجام داد تا کتاب به این صورت درآمد. در حالی که اسمی هم از ایشان در کتاب نیست.

چه جور نثری را می‌پسندید؟

بستگی به متن دارد. هر نثری، برحسب مرتبه زبانی‌اش، در جایی به کار می‌رود که در جای دیگر نمی‌شود آن را به کار برد. بنابراین متنی را که مرتبه زبانی‌اش در جای خودش به کار رفته باشد، خیلی می‌پسندم. مثلاً اگر کتاب کو دکان باشد، نثر ساده را می‌پسندم. اگر ژمانی ترجمه شده باشد که در اصل آن کتاب، زبان ادبی فخیم و کلاسیک به کار رفته باشد و مترجمی بتواند از عهده برآید و معادل آن زبان را در زبان فارسی پیدا کند و به کار ببرد - که نمونه‌ای از آن تریستان و ایزولت ترجمه دکتر خانلری است - در این مورد نثر آن را می‌پسندم. همچنین کتاب‌های دیگری مثل ترجمه‌های محمد قاضی، به خصوص دن‌کیشوت او را که، به تبع متن اصلی، دارای نثری هم

مبانی زبان شناسی

و کاربرد آن در زبان فارسی

ابوالحسن نجفی



۲۴۴

ساده و هم فصیح، هم عامیانه و هم فخیم، هم «منشیانه» و هم محاوره‌ای است می‌پسندم. بنابراین نمی‌توانم بگویم که کدام نثر را ترجیح می‌دهم. در واقع، مورد به مورد فرق می‌کند.

بهتر نیست که هر ویراستار باتجربه‌ای تجربه‌های خودش را منتشر کند یا مثلاً نمونه‌ای از کارهایش را چاپ کند؟

اگر ویراستار باتجربه و باسابقه‌ای چنین کند البته بسیار مفید خواهد بود، چون تجربه‌ای برای دیگران می‌شود. مثلاً اگر آقای احمد سمیعی این کار را بکند بسیار خوب است. حتی معتقدم که مترجمان هم باید مشکلات کار ترجمه و تجربه‌هایشان را منتشر کنند. مثلاً خود من، که اولین ترجمه‌هایم به چهل سال پیش برمی‌گردد، در طول این مدت در آثاری که به فارسی برگردانده‌ام مثل هر مترجم دیگر اشتباهاتی از دستم در رفته است که بعداً متوجه آن‌ها شده‌ام. مثلاً در خانواده تیبو، جایی cuir vert را به «چرم سبز» ترجمه کرده‌ام در حالی که معنای درست آن «چرم خام» است. همچنین اشتباهات دیگر از این نوع یا نوع دیگر در کتاب‌های دیگر. خوش‌بختانه همه این‌ها را یادداشت کرده‌ام و گمان می‌کنم اگر روزی آن‌ها را با توضیح کافی و ذکر علت اشتباه چاپ کنم برای مترجم‌های تازه‌کار سودمند خواهد بود.